

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت سیزدهم)

در قسمت های قبلی بخصوص در شماره های یازدهم و دوازدهم، لحظاتی از تاریخ حوادث منطقه اطراف افغانستان را بیان داشتیم. پس از دوران برخورد های مسلحانه اقوام، منجمله افریدی ها و ختک تحت رهبری خوشحال خان ختک، علیه حاکمیت مغل در مناطق شرق افغانستان، اختلافات سرکرده قبیله ختک، با پسرش بهرام خان، که در نتیجه این پسر در همکاری با مغل قرار گرفت، خوشحال خان طوریکه از حجم آتارش بر می آید، بیشتر مصروف امور فرهنگی و نویسنده گی گردیده است.

مؤرخین حوادث پس از آغاز قرن هژده را، در ساحات مسکونی اقوام غلزائی پشتون نیز به ارزیابی گرفته اند، که از ساحات نفوذ مغل گرفته الی مناطق تحت اشغال ایرانی ها در قندهار بسر می برده اند. در قسمت دوازدهم از نمونه های چندی از طرز العمل شاهان صفوی و یا مغل با سران اقوام درانی و غلزائی بیان گردید، که حتی تغییر سمت یا تبدیل متحد برای آنها ممکن بوده است. وقتی گفته شده بود که:

«... سران قوم درانی، نخست شیرخان و حسین خان (هر دو از خان خیل - سدوزائی، درانی)، در اخیر قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸، از جانب شاه حسین صفوی (۱۶۹۲ - ۱۷۲۲)، بمقام دولتی و معنوی تقرر و به ایشان صلاحیت های تحصیل مالیات و سائزبایداری ها را به صندوق صفوی سپرده شده بود. چنانچه در یک حالت بطور مثال گزارش می یابد، پس از آنکه بین شیر خان و حاکم صفوی «بیغلربیک» در قندهار برخورد، صورت می گیرد، همین شیرخان، فوراً در خدمت مغل اعظم قرار گرفته، تبدیل وظیفه می نماید. از جانب مغل بوی لقب شهزاده داده شد، که بدین ترتیب در مقام سرکرده گی قبیله یا قوم ابدالی نیز تأیید گردید.» (قسمت دوازدهم)

همین نمونه نشان می دهد که سران قبایل پشتون از وحدت عام و تام قوم و قبیله خود در آن زمان برخوردار بوده اند. بدین معنی که رهبری و اداره امور اقوام را در قبضه خود گرفته بودند. در عین زمان قلمروهای معینی را هم که بنام ساحات قومی یاد می نموده اند، در اختیار داشته اند. بمعنی اینکه، وقتی مسئولان و یا سران قدرت های اشغالی، با همچو سران قوم، به اختلاف روبرو می شده اند، قدرت های مذکور نه تنها یک مسئول امور را از دست می داده اند، بلکه قلمرو معینی را هم که عاید مالیاتی از آن، متصور بوده است، به باد فنا می رفته است. این چنین تشکل های قبیلوی، در غرب سلسله کوه های سلیمان، که در عین زمان ساختارهای طبقاتی و ملکیت های خصوصی و همچنان، مشغولیت اقتصادی مستقل فامیل ها، در مقایسه با شرق، نسبتاً وسیعتر رشد یافته بود، می توان بمثابة مقد مات تشکل پایه های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی برای تشکیل دولت خودی، محسوب نمود که بعداً نیز روی آن تماس خواهیم گرفت.

اینرا هم می دانیم که امپراتوری سلطنتی مغل (سنی مذهب) در شرق و سلطنت صفوی (شیعه مذهب) در غرب، که بعنوان دو سلطنت نسبتاً متخاصم محسوب می گردیده اند، مرز جدائی قلمرو های تحت نفوذ خود ها را در ساحات اطراف غزنی تعیین نموده بودند. این هم قابل یاد آوری می باشد، که صفوی ها در غرب و جنوب قلمرو های تحت کنترل خویش، با امپراتوری ترک های عثمانی (سنی مذهب) هم مرز بوده اند. روابط مغل و ترک های عثمانی، نزدیک شناخته شده است. نفوذ ترک های عثمانی در ساحات بالکان و کشور های اروپائی، وارد نمودن تأثیرات بر همدیگر، چه مثبت و چه منفی با خود داشته است.

در مقایسه با مناسبات قومی درانی ها، طوریکه در فوق یک نمونه بیان گردیده است، مؤرخین در اوایل قرن هژده، زنده گی اجتماعی را در اقوام غلزائی صریحتر مشاهده نموده، انرا بطور «خود اداری» ارزیابی نموده اند، با صرف نظر از آنکه تفاوت های مشهود بین درانی و غلزائی، بخصوص در بخش نفوذ و قدرت فامیل های «خانخیل» تذکر یافته است، بطور مشخص گفته شده است، که «خانخیل» غلزائی ها از قدرت و نفوذ کمتر در بین قوم خویش، در مقایسه با «خانخیل» درانی ها برخوردار بوده اند. با وجود آنکه مؤرخین در آغاز قرن هژده، اکثریت این هردو شاخه اقوام پشتون، درانی و غلزائی را از جهات اقتصادی مصروف تربیت حیوانات، به شیوه کوچی دانسته اند.

همین محققین مارشهای مقدماتی غلزائی ها را در نیمه قرن هژده، که بقول آنها در تاریخ افغانستان، پی رد عمیقی از خود بجا نگذاشته اند، می نویسند که تاسیس پادشاهی خان های غلزائی در سال ۱۷۰۹، بطور مشخص هیچ پایه مستحکم نداشته است، متذکر می شوند که فقط چهل سال دوام نموده است.

« رایسنر » که جریان مسکن گزین شدن اقوام درانی و غلزائی را تحت مطالعه قرار داده است، ضمناً از مزاحمت های اجتناب نا پذیر در مناسبات بین اقارب و خویشاوندان در اقوام مذکور، بطور خاص نام برده، می نویسد که در بین اقوام کوچی و مسکن گزینان اقوام درانی و غلزائی، چنین مزاحمت ها، باعث تضعیف سازماندهی قومی آنها، گردیده است.

« الفستون » درانی ها را از بزرگترین اقوام دانسته، « رایسنر » گزارش می دهد، که بر اساس سر شماری ای که بر مبنای امریه نادر شاه صورت گرفته بود، از موجودیت ۶۰۰۰۰ فامیل نام برده شده، در « راپور های » « الفستون » در آغاز قرن نوزده، از ۱۰۰۰۰۰ فامیل ( بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ نفر ) تذکر بعمل آمده است. این قوم را بدو شاخه بزرگ « زیرک » و « پنج پای » نام داده، می نویسد که حتی در قرن هژدهم عملاً بحیث واحد های قومی سازمانهای خویشاوندی، در تشکل های عشیروی شمرده نمی شده اند. نام آنها در کتگوری های نسب شناسی ( « گینیلوژی یا جینیلوژی » )، « درانی » یاد می شده اند. در نخستین سالهای قرن نوزده، « الفستون » می نویسد که این گروه های قسمی، هر گونه اهمیت خود را از دست داده بودند. این در حالی است که پس از مرگ مؤسس امپراتوری درانی، احمد شاه درانی ( احمد شاه بابا ) و پسرش تیمور شاه، در نتیجه جنگ های داخلی بین بازماندگان بر سر قدرت از یک طرف و توسعه نفوذ دولت های جدید اروپائی، پس از انقلاب فرانسه، از جانب دیگر، منجر به فرو پاشی امپراتوری درانی گردیده است. در اروپا که این قدرت های استعماری خود را، « دولتهای ملی » می نامیده اند، به رقابت ها در عرصه بین المللی تشدید بخشیده، توسعه و اشغال بیشتر سرزمین های بیگانه را در پیش گرفته بودند. بعد از این انکشافات در اروپا، افغانستان، بمیدان « بازی های » متعدد ماهرانه قدرت های جدید، مبدل گردیده است. اینبار مداخلات و تأثیرات کاملاً متفاوت از امپراتوری های منظوقی، یعنی رژیم های اسلامی، نوع مغل و صفوی بوده اند، که در جایش توجه بیشتر به مطالعه آن، مبدول خواهد گردید.

بار دیگر با مراجعه با سلسله های قبلی که از تفاوت فروپاشی اجتماعات اولیه در قبایل درانی و غلزائی در مقایسه با مناطق شرقی و اقوام مسکون در آن مناطق، صحبت بعمل آمده است، جوانب چندی را از انکشافات گذشته مرور می نمایم، که در پروسه های بعدی حیات دولتی، بدون اثر نخواهد بود. از نگاه مشغولیت های اقتصادی این اقوام، تفاوتی با اقوام قسمت شرقی از خود نشان می دهند. بطور مقایسوی بیشتر تربیت حیوانات « سبک پا » را، عمدتاً، بشیوه کوچی به پیش می برده اند. قابل تذکر است، طوریکه یکی از محققین خارجی تأکید می ورزد، به کوچی های پشتون نمی توان، بمثابه یک « ایتنی » مستقل نظر انداخت. علاوه از آنکه این کوچی های پشتون، پیوند دوامدار با قبایل مسکون در دهات و شهر ها حفظ نموده اند، در صف آنها، جمعیت هایی موجود اند، که خود نیز زمانی مسکن گزین بوده اند، ولی به نسبت حوادث طبیعی، چون خشک سالی و یا امراض نباتی که در نتیجه آن، محصولات زراعت را از دست می داده اند، مجبور به ترک دهات آنها گردیده، قسماً به کوچی مبدل می گردیده اند. نویسنده این مطلب خود قریب پنجاه سال قبل شاهد چنین انکشافات در ماحول محل تولد و حتی در فامیل های خون شریک خود بوده است. حتی در همان سالها، که قریب ۲۰۰ سال از زمان تأسیس « دولت درانی » می گذشت، این گروه های اجتماعی، هیچنوع کمک از جانب دول بدست نمی آورده اند، درحالیکه مکلفیت های خود را در برابر حاکمیت کشور و دفاع از قلمرو انجام می داده اند. ( اشتراک آنها، اقل در سه جنگ با برتانیای استعماری، شاهد این مدعاست. ) ده نشینان و کوچی ها، در برابر حوادث طبیعی، همیشه باید خسارات بی رحم طبیعت را تنها متحمل می شده اند، که عاری از و قوع مرگ در نتیجه چنین حوادث نبوده است. درین رابطه به پیمانده وسیعتر می توان به منابع ذیل توجه نمایم:

درست در سالهای دهه شصت قرن بیستم عیسوی، « میک گریگور »، در ارزیابی خویش می نویسد که بعضی از گروه های غلزائی، به نسبت تلفات محصولات در نتیجه خشک سالی، زمین های شانرا ترک نموده، دوباره به تربیه حیوانات، به شیوه کوچی برگشته اند. همین مظاهر را « رایسنر » گزارش می دهد، که کمی قبل، درست در سال ۱۸۳۹ ( مصادف با آغاز جنگ اول افغان - انگلیس )، « برودفوت » در رابطه با گروه غلزائی سهاک، در ساحه خروار مشاهده نموده است. در عین زمان از گزارشات « الفستون » نیز نقل می نماید که گفته است، بخش اعظم نفوس، موجودیت و پیشبرد زنده گی خود را در بخش تربیت حیوانات، می دیده اند. از نظر او ساده هم نبوده است، زیرا چراگاه های زمین های « لا مالک »، آزاد نبوده است، تا هر افغان ( هدف این مؤلف پشتون است )، روی آن حیوانات خود را آزاد به چریدن رها می داشتند.

هدف این مرور سطحی تاریخی، بخاطری در پیش گرفته شد، تا دیده شود که آغاز نطفه گیری احتمالی، چنان ساختار های اجتماعی - اقتصادی، در چه مقطع زمانی تخمین شده می تواند، که بحیث عناصر ترکیبی بعدی، یعنی در تشکل، سازمانهای ماقبل و مابعد دولتی، حضور یافته اند. زیرا ساختارهاییکه ما در اروپا، دیده ایم، شیوه و ماهیت زندگی دولتی را از ریشه دگرگون ساخت. اینرا هم می دانیم که در رابطه با پروسه چنین تکامل اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی نظرات متفاوت وجود دارد. یکی ازین طرز دید، نظرات گروهی است که به دوران قبلی، یعنی حیات گروه های اجتماعی «ایتنیک» و تاریخ طولانی نسج گیری هسته های فرهنگی ماقبل انقلاب فرانسه، که بعضاً به آن «انقلاب بورژوازی» یاد کرده اند، بیشتر توجه نموده، آنرا در آینده تشکل دولت های ملی، مهم می دانند.

چنین انکشافات طبیعتاً در سازماندهی حیات روزمره اجتماعی نقش خود را داشته است. با وجود آنکه در مقالات متعدد، از تاریخ کهن کشور ما حکایات صورت گرفته است، چون در دو سلسله گذشته عمدتاً در رابط با حیات قبایل پشتون و مبارزات آنها، علیه مغل، مرور کوتاه صورت گرفته است، بنأ برای اینکه به ریشه های اصلی، «کثیرالایتنیک» بودن، بار دیگر توجه را جلب نمایم، فقط بیاد خواننده می آورم که، این قلمرو در طی مدت هزاران سال، میدان مقابله و لشکر کشی های بیرونی متعدد، بوده است، که بطور خلص از دوره های قبل از اسلام و بعد از اسلام نام برده می شود.

در جمله تمام گروه های ایتنیک، قدیمی ترین معلومات، بنابر گزارشات «هیرودوتس» یونانی (متولد ۴۹۰/۴۸۰ قبل از میلاد و وفات ۴۲۴ قبل از میلاد)، قریب پنجمصد سال قبل از میلاد مسیح بدست آمده است: «... پکتویس» بالاپوش های پوستی به تن داشته، کمان های وطنی خود را باخنجر حمل می نموده اند...» در جای دیگر می خوانیم: «قبیله کوچی معروف به «ساگرتایونی» (یا «سگرتیونی») - مردم پارسی زبان، ملیس با نیمه لباس پارسی، نیم «پکتوان»، مجهز با یک اردوی ۸۰۰۰ اسپ...» (، هیرودوتس، در کتاب اولاف کروی، ۱۹۵۸، صفحه ۲۹)

منشأ اصلی همه اقوام پشتون درین منطقه، دقیقاً معلوم نیست. دریک اثر تحصیلی در یونورستی هومبولدت برلین که در سال ۱۹۸۷ دفاع صورت گرفته است، و بر اساس آن درجه اکادمیک دوکتورا به دفاع کننده، تفویض گردیده است، در رابطه با قبایل پشتون و یا گروه های ایتنیک پشتون چنین آمده است: «اینکه پشتون ها در چه مقطع زمانی، در مناطق مسکونی افغانستان و غرب پاکستان امروزی آمده اند، بطور دقیق نمی توان معلوم کرد. تصور آنست که از تپه ها و دشتهای آسیای میانه که در ادبیات جهان اصطلاح «شتیپین» بکار می رود، ناقل شده اند. نخستین اشاره در مورد آنها، در منابع هندی در قرن ششم عیسوی و هم چنان در منابع چینی در قرن هفتم عیسوی ثبت شده است. (اثر دوکتورا، ص ۲۳)

در همان اثر دوکتورا که بیشتر متمرکز به منابع هندی و چینی می باشد، به ادامه چنین می خوانیم: «چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، (یعنی پشتون ها: نویسنده) نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمه در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هپتالی ها» («ایپتالی ها»)، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو- پشتون ها، یا نمونه های اصلی پشتون ها) مدغم میگرددند. بدین ترتیب، به احیاً تقویت مشخصات جامعه «ایتنیک» پشتونی، سهیم می گردند. علاوه بصورت عموم، عقیده بر آنست که جامعه پشتونی از نگاه «ایتنیک» واحد نیست. «(سند دوکتورا).

برای تقویت بیشتر مطلب فوق، در کتاب «اولاف کروی» مطلب ذیل را از نظر می گذرانیم:

«ما نام های نمونه های اصلی قبیله پتان (پشتون: مترجم) را دیده ایم که احتمالاً صدها سال قبل از تهاجم «ایپتالی ها» («هیپتالی ها»)، پدیدار گردیده اند. همچنان ملاحظه نموده ایم طوری که بهترین زبان شناس معتقد است، جد زبان پشتو، نه بعد تر از «ساکا ها»، یعنی چهار قرن قبل از مواصلت «ایپتالی ها» حضور یافته بوده اند. لیکن برابم دقیق است، ولو حاوی هر گونه قشرهائیکه هم باشد، تسلط «هون» سفید باید یک لایه دیگری از ترکیب مردمان، این قسمت ها را هم در بر داشته بوده باشد. فقط «گورجاراها»، «هیلت های»، «هون های» سفید، تا هنوز بعنوان «گوجر ها» یاد می شوند، دیده شده اند، که هزاران آنها، درین مناطق موجود اند. اربابان «ایپتالی» آنها، باید در صف خان ها حضور داشته باشند. عقیده راسخ ام برین است، که بسیاری از خان خیل اقوام نظیر یوسفزی، خواهند توانست مدعی شوند که اجداد «ایپتالی» دارند. همچنان ممکن است که خون «ایپتالی» در بین افغانهای مناطق هموار، مانند یوسفزی، بیشتر از پتان های مناطق تپه ها و کوهستانات وجود داشته باشد. عبارت دیگر از نگاه اصطلاحات نسب شناسی، چنین پی رد همچنان باید در بین پسران «سربتری»، بیشتر از «کرلتری» دیده شده بتواند.» (اولاف کروی، صفحه ۸۷)

گروه های متعدد دیگر، نظیر طوایف یونانی... «منگولونید»، ترک نژاد ها، اعراب و غیره در ادوار مختلف، وارد این سرزمین گردیده، تمدن ها آباد و ویران نموده اند. نمونه های اجتماعی از همه دوران ها، باقی مانده، در

نتیجه ادغام یکی در دیگری، گروپ های ایتنیک جدید، منجمله پشتون امروزی، تاجیک، ازبک، هزاره، بلوچ، نورستانی، ترکمن، چهار ایماق، جمشیدی، تیموری، تایمنی، زوری و غیره بوجود آمده اند.

«اولاف کروی»، در مقدمه کتاب خود بدین متن اظهار می دارد:  
«زامداران امپراتوری های مختلف ایکه در گذشته مدعی کنترول و اداره این سرحد شده اند، درحقیقت، تنها بر سطوح هموار و یکی الی دو راه عبوری از مسیرکوها، به چنان کنترول دست برده اند. فقط فکر می شد که، مغل اعظم به ارزش کنترول آن پی برده بود، لیکن زمانیکه به اقدامات جدی دست برد، تا اقوام این بلندی ها و کوه ها را در تصرف و تحت اداره خود بیاورد، طوریکه دیده شد، به هدف خود ناکام گردید. حتی در زمانیکه می خواستند از داخل همین کوه ها عبور کنند، باوجود کاربرد قوه، به مشکلات زیادی در برابر اقوام سرکش مواجه می شدند، که مسیر راه را در زمان عبور می گرفتند. با درک این حقیقت، توضیحی بدست می آید که این کمر بند اقوام بطور کل از قرار گرفتن در تحت تابعیت هر قدرت خارجی بدور مانده اند. سمبول آزادی آنها، در ناکامی تحمیل هر گونه مالیات بر آنها شناخته میشود. این همچنان یکی از دلایلی است که چرا شکل قومی جامعه، با روحیه قوی، ثابت قدم در یک کشور ویا قلمرو با چنین عمر دراز زیست نموده است، که در مسیر راه، اشغالگران بی شمار، بشمول اسکندر، چنگیز خان، و تیمور لن، مشهور ترین فاتحان دنیا موقعیت داشته اند.» (ص بیست و یک، حساب رومی، اولاف کاروی).

وقتی بخواهیم تعریف نسبتاً جامع از فرهنگ و یا گروپی از فرهنگ های متنوع با هم نزدیک و مختلط، بدست داشته باشیم، نباید تاریخ غنی این سرزمین را فقط محصول حاکمیت چند پادشاه و یا دوره های زمامداران بیگانه بدانیم و یا اینکه، افتخارات فرهنگی را به جهانسوزان ببخشیم. قبل از همه تأکید بعمل می آید، که نویسنده به فرهنگ هر جامعه، آنطوریکه دانشمندان حرفوی گفته اند، بیک سیستم «سیال»، متحرک یا قابل تغییر می نگرد. این بدان معنی است، که انسانها، بطور متداوم، پدیده های جدیدی را ایجاد می نمایند و این هم ممکن است که بعضی از عناصر بتدریج از برنامه جاری کنار رفته و بتدریج، به ارضیف های تاریخی جابجا گردیده، بدینترتیب در عملیه روز به فراموشی سپرده شود.

ممکن است، برخی ها به چنین متون فوراً، مهر «تاریخی» بکوبند، و از دید آنها، عاری از اهمیت باشد، ولی هستند کسانی هم که به تاریخ نیز نقش شایسته می بخشند، وقتی افراد یک جامعه بفکر تعریف هویت خود می شوند، باید بتاریخ مراجعه نمایند. در صورتیکه در تاریخ اباء و اجداد آنها از خود چیزی دقیق و درست بجا نگذاشته باشند ویا در اثر وقایع بحرانی، آثار و معلومات چون موزیم ها و غیره نابود شده باشند، چنین جوامع هویت اصلی خود را هیچگاه نمی توانند، دوباره تعریف نمایند و به اجتماعات بدون تمرکز فکری مبدل شده می توانند. درک و شناخت ریشه اصلی، مفید خواهد بود. دریافت ریشه همچو گروپ های «ایتنیک» و دانش در باره تسلسل پروسه های انکشاف جامعه از نگاه علمی، عاری از اهمیت نبوده، لیکن چنین تلاش ها را نباید با «راسیزم» عوض کرد، و یا از آن بمعنی «ناسیونالیزم» میلان به «راسیزم» فهمید.

در مقالات قبلی بوفرت از نظرات دانشمندان مختلف در رابطه با مفهوم ملت و ملت گرایی و طرز دید های گو ناگون، صحبت شده است. پیروان تجدد، تعریف روشن از ملت را، بیش از قریب دوصد سال نمی بینند، ولی عده توجه بیشتر، به انکشافات مراحل «ایتنی ها» و تأثیرات مذهبی و فرهنگی آنها، در مراحل قبل از ایجاد دول و بهتر بگوئیم، قبل از دولت با شرایط موجودیت «شهروندان»، بجای رعیت پیرو و امر شنو، نیز ارزش داده، بعضاً عناصر فرهنگی قبل از آنها، نیز در تشخیص مشخصات و خصوصیات جوامع و بلاخره «ملت ها»، به حساب می گیرند.

، به انکشافات قرن شانزده و هفده عیسوی، مکث نسبتاً مفصل داشتیم. این موضوع ممکن با عنوان مطلب، از دید بعضی ها، مطابقت نداشته باشد. علت آن اینست که نویسنده، حین مطالعه انکشافات اروپا و شمال امریکا، دیده است که دانشمندان آنها، از دوره های گذشته نیز شاخص هائیرا جمع آوری نموده اند. بناً خود نیز تا حد امکان و توان، تلاش می ورزد تا عناصر مشابه را با ریشه های تاریخی جستجو نماید، تا شود به تعریف مقدماتی «ملت» درین قلمرو تا حدی دست یابد. تعاریف فرهنگ های علمی، اکثراً با شرایط محیطی ما، چهره روشن نشان نمی دهد. ممکن یکی از عوامل در آن نهفته باشد، که درین قلمرو و ما حول آن، برخی از تمدن های بشری، در مقایسه با اروپا و شمال امریکا، عاری از تقدم نمی باشد. قابل تذکر است، که در باره هویت گروپ های اجتماعی، الی هویت ملی با کمی تفاوت از اروپای غربی و شمال امریکا، نقش مذهب و ریشه نژادی و لسانی را با قلمرو، برجسته ساخته، در برخی موارد تأثیرات مذهب قوی تر شناخته شده است.

حین جستجوی اسناد، با سندی از **البیرونی** دست یافتیم که البته، ترجمه کامل آنرا بحیث مطلب جداگانه در فرصت مساعد تقدیم خواهیم داشت، ولی به ارتباط عقاید مذهبی و فرهنگی، ارزیابی های علمی او را ورق زده، انکشافاتی را دریافتیم، که با مرحله امپراتوری، **سلطان محمود غزنوی**، دوره **خیلی قبل از مغل**، هم عصر بوده است. **البیرونی** بحیث دانشمند معروف علوم طبیعی، ضمن آنکه موضوع «بت پرستی» در هند را تحت مطالعه قرار می دهد، در جایی یکی از محققین آلمانی، بخش مطالعات علوم مذهب، در حالیکه درین کارش مختص آثار **البیرونی** را تحت مطالعه قرار داده است، چنین می نویسد: «در تاریخ فرهنگ، پدیده سحر آمیز است وقتی در اعصار قدیم با یک ترکیب ویا صورت و هیكل هایی برمی خوریم که هنوز بمثابة موضوع روز ظهور می یابد و بمعیار عالی، جدید («مدرن») پیشبینی میگردد. بدین مفهوم باید از دیدگاه علم مذهب، رسوبات آثار آغازین **البیرونی** مسلمان پارسی، از قرن دهم و یازدهم را در نظر گرفت.

او می تواند برای ما بحیث ورقه رهنمایی («فولی») نقش ایفا نماید، که زمینه های اساسی در باره علم امروزی مذهب، هم از نگاه اسلوب و هم از جهت پیوند های تشکیلاتی و تأسیساتی، منعکس می سازد. با دوران حیات **البیرونی**، ما در یک زمان طولانی قبل از پدید آمدن علم نوین («مدرن») قرار داریم که چگونه علم مذهب، که در آن ناظر هدفمند، با تنوع مذهب در گیر می گردد و مورد مطالعه قرار می دهد. **البیرونی** در حقیقت یک عالم علوم طبیعی، متخصص ستاره شناسی («استرونومی») و همچنان متخصص علم مساحت («گیویدیزی») بوده است، آثار تحریری کثیرالجوانب او، او را بحیث دانشمند جهانی شناخته است. همواره او را تصورات طرز العمل های مذاهب متعدد و مفاهیم آن، بخود جلب می نموده است. »

به ادامه در جای دیگر نیز می خوانیم:

«اظهارات **البیرونی** در رابطه با بت پرستی، همچنان دارای مرکبات مذهبی می باشد: چندین مرتبه او از روحانیون و قدرتمندان انتقاد نموده است، که از همچو تمایلات توده های مردم استفاده نموده اند، تا بر آنها اعمال نفوذ خود را بکار برده، سودمند گردند. مبتنی بر همین اصل، همچنان جمله اختتامیه او قابل درک می باشد. مؤلف درین رابط یک حادثه را از آغاز تاریخ اسلام بازگو می نماید: گفته می شود که گویا نخستین خلیفه اموی (حکومت: ۶۶۱ - ۶۸۰)، مجسمات عیسوی را در جزیره سسلی غارت نموده، به قیمت سود آور در ولایت سند بفروش رسانیده است.

از احتمال خارج نیست که، نویسنده این بخش را با دقت در ختم توضیح خود قرار داده است، تا خود آقای **محمود** و یا **جانشین وی** را، به رویه مسئولیت آمیز در برابر مناطق اشغالی در هند، هوشداری دهد، طوری که از تاریخ می دانیم، از نظر آنها، دور بوده است. («بیربل باینهاور - کوهلر، فرانکفورت، صفحه ۲۹ - ۴۰، نشریه خاص، ۹۹ سال از تحقیقات علم مذهب در بن، مؤلف، «مانفرید هوتتر»)

حال ممکن تا حدی روشن گردد که انکشافات قرن شانزدهم و هفدهم، چه موازاتی را در برخی از ارتباطات احتمالی بین اجتماعات در قاره های مختلف کره خاکی داشته بوده باشد. در مطالب گذشته دیدیم که در قلمرو ما، بیشتر جنبش های آزادیخواهی علیه مغل از یکطرف و از جانب دیگر روحانیون و منتقدین، نوع فیودالی در همکاری با مغل، نوع وقایع سیاسی آلمان را نشان می دهد. با کمی تفاوت در کشور های مختلف اروپایی، جنبش های دهقانی در تلاش سرنگونی رژیم های سلطنتی اشرافی و فیودالی بوده اند. این مقایسه نشان می دهد، که جنبش هائیکه در اروپا، در جهت طرد یک مرحله براه افتاده بود، در منطقه ما، تازه در حال شکل بوده است. طوری که در دو سلسله قبلی نیز، معلومات ارائه گردید، در جنبش آزادیخواهی ضد مغل که بیشتر با جنبش روشانی مطابقت می نماید، شاخص های روشن از اهداف سیاسی بدست نداریم، تا بدانیم که پس از طرد تسلط مغل چه نوع دولت و حکومتی را بنیاد می بخشیده اند. اگر تنها سیستم ویش را مدنظر بگیریم، که بر اساس بعضی عوامل و معلومات، در همه جا مسلط نبوده است، فقط گفته می توانیم که شیوه زندگی اولیه قومی یا اشتراکی را حفظ می خواستند. در بخش مذهبی، تصوف را در برابر بنیادگرایی قرار داده بودند.

مطالعه تبادله کالائی بین اجتماعات مختلف و تأثیرات متقابل فرهنگی، موضوعی است، که در حیطه توان و امکانات فردی نویسنده نمی باشد. ولی ارزیابی، «انتونی گایدنس»، در رابطه با «گلوبالیزیشن» (جهانی یا کلی) و تجدد خواهی («مدرنتی»)، توجه نویسنده را بخود جلب نموده است که از مراحل در اروپا و یا غرب نام می برد که با دوران مغل، بشمول روشانی ها همعصر می باشد. درین منبع می خوانیم: «گایدنس بین دو مرحله «گلوبالیزیشن» تفاوت می بیند. اولین مرحله «گلوبالیزیشن»، در آغاز توسط چهاربعد بنیاد ی توسعه یافته غربی، اداره می گردیده است. این طرح و بنیاد از غرب نشئت یافته و از قرن شانزدهم بدینسو، بتدریج انکشاف نموده است. این انکشافات سراسر کره خاکی را در بر گرفته است جهان غرب تأثیر شدید نافذ بر متباقی بخش های جهان داشته است. کوشیده است تا بر طبق تصویر خود، به آن شکل بدهد...» (صفحه ۹۲ - ۹۳) «در صده های طولانی، همین «گلوبالیزیشن»، بشیوه های مختلف، نظیر شکل های انحصاری سرمایه داری، شرکت های فراملتی و چند ملتی و

غیره در چهارچوب نقشه های استعماری و نو استعماری، گاه سریع و گاهی بطی به پیش برده اشد. طبیعتاً افغانستان از آن انکشافات و تأثیرات مستثنی نبوده است، با صرفنظر از آنچه، وقوع حوادث و آغاز و دوام چنان پروسه ها می تواند متفاوت، مثبت و یا منفی بوده باشد.

در همین منبع مؤلف ابعاد «گلوبالیزیشن» را متشکل از «سیستم دولتی - ملی»، «سیستم جهانی نظامی»، «تقسیم بین المللی کار» و «اقتصاد جهانی سرمایه داری»، تعریف نموده است. مفهوم تجدد خواهی یا «مدرنتی» را «گایدنس» طوری تعریف می نماید که فاصله و زمان به سیستم ازدیاد فعالیت مبدل گردیده است. مؤلف استدلال می نماید که مناسبات اجتماعی ایکه در گذشته در یک محل بهم بافته یا مرتبط صورت می گرفت، منحل گردیده، در مقطع زمان و مکان تجدید سازمان یافته است. این پروسه فاصله سازی را «گایدنس»، بمثابة بخشی از «گلوبالیزیشن» تعریف، افزایش شکل گیری مناسبات اجتماعی، که در فواصل هزاران میل (یا «میل») بوقوع می پیوندد، مشاهده نموده است. همین انکشافات که بشکل روز افزون توسعه و تعمیق سریع کسب می نماید، بطور محسوس در آینده، از ساحة صلاحیت های زیادی از دول ملی را این مناسبات مر حله دوم آغاز یافته «گلوبالیزیشن»، در اختیار خواهد داشت.

او تأکید می ورزد که رفاه، موفقیت و شگوفائی اقتصادی در «سنگاپور»، بر حسب ارزیابی او، می تواند رکود و یا حتی از هم پاشیدن را در «مانچستر» و «پتسبورگ»، باعث گردد (انتون گایدنس، صفحه ۹۲) موضوع «گلوبالیزیشن»، طوریکه از اجزای کلی تعریف شده فوق در گذشته های دور می دانیم، تنها با جهات اقتصادی و همیچنین روابط اجتماعی محدود نمی ماند. با مرحله کنونی این پروسه، که اختراعات جدید در ساحة تخنیک اطلاعاتی («انفارمیش تکنالوژی») و پیشرفت های سریع السیر و وسیع در کیهان و غیره، محیط رشد را برای سایر بخش ها، فراهم ساخته است.

ولی در عین حال باید در نظر گرفت که جامعه افغانستان در چه موقف ساختار اجتماعی و اقتصادی، علمی - فرهنگی قرار دارد و در کدام یکی از مسابقات بین المللی در همه عرصه ها، جای پا خواهد یافت. نویسنده از قریب پنجاه سال گذشته، از زنده گی نمونوی قبیلوی بیاد دارد، که سرکرده قبیله که در حل و فصل پرابلمای درونی قبیلوی سهم داشته است، بطور علنی به اعضای قوم توصیه می نمود، که به مراجع حکومتی و دولتی مراجعه نمایند، زیرا آنچه ضمن اظهار نظر، خود استدلال می نمود، در نتیجه می گفت که «حکومت ظالم» است. در آنزمان، همچو «خان ها» در همکاری با روحانیون وارد به «شریعت سلامی»، به حل و فصل مسایل روز می پرداخته اند. قریب دوصد سال بعد از ایجاد دولت درانی، چنین طرز دید و برداشت از دولت در بین همین قبیله پشتون وجود داشته است، این در حالی ممکن بوده است که مسئولین دولت خود را در کابل، بر کشور حاکم یاد می نموده اند. نادیده نباید پنداشت که مفهوم ملت در اروپا، بدون دولت در تصور انسانهای آنزمان، بحیث حاکم مطرح نبوده است.

انتونی سمیت، با تفاوت از گروپ وسیعی از دانشمندان که به پدیده ملت، ملت گرایی و دولت ملی، بمثابة پدیده مدرن می نگرد، او تدوام بین «اینتی» های قبل از مرحله «مدرن» را با ملت های «مدرن» و وسایل ایکه بر مبنای آن چنین ملت مدرن تشکیل و ایجاد گردیده است، مورد مطالعه قرار می دهد. او برین عقیده است که، ملت گرایی، ایدولوژی و جنبش، باید در پیوند نزدیک با «هویت ملی»، بمثابة مفهوم چند بعدی در نظر گرفت که در توسعه آن، زبان مشخص، عقیده و مظهر شامل گردد. (انتونی سمیت، هویت ملی، مقدمه)

یکی از مشکلات اساسی در امر تعریف درست از ملت برای جامعه افغانستان، ممکن است در آن نهفته باشد، که بقول «اولاف کروی»، تاریخ پشتون ها بصورت دقیق بررسی نگردیده است. مؤلف اصطلاح «پتان» را بکار می برد و اعتراف هم می نماید، که این نسبت درست نیست. این اصطلاح از طرف هندی های محلی، به همه عساکر و افرادیکه با قوای اشغالی به هند وارد گردیده بودند، بکار برده می شده است. مؤرخین متوجه گردیده اند، که پشتون ها با تفاوت از بسیاری گروپ های اجتماعی در جهان، مجسمات و آثار قدیمی از خود بجا نگذاشته اند. موصوف از موجودیت سالنامه های اقوام، افسانه ها و داستانه نام برده، همچنان از دستاورد های درخشان قوماندانان و پادشاهای پشتون که خارج از قلمرو آنها، در دهلی، الی درجه امپراتوری قدم گذاشته اند، نیز متذکر گردیده، منجمله از سلطنت درانی، که در زمان تدوین کتابش ۲۰۰ سال گذشته بود و نا معلوم خوانده است، یاد آور می شود، که مراحل را داستان طولانی می داند. اما آنچه را که برجسته می سازد اینست، که پشتون ها («پتان ها») - اصطلاحاً (مؤلف) در طی مدت قرون بمثابة دهلیز میان خراسان و نیم قاره هند، شناخته شده، همچنان بمثابة نقطه تقاطع تمدن های بزرگ، صحنه مقابله ها و منازعات آنها، رزیابی گردیده است، که مناطق کوهستانی را نیز، با عبور مکرر متأثر ساخته است، به پیشروی بسوی مناطقی ادامه داده و به ایجاد امپراتوری ها دست یافته اند. لیکن برای پشتون ها که این دروازه دخول را در اختیار داشته اند، بینانی و دید داستان خود آنها و دورنمای آن، ایجاد نگردیده است. بمفهوم مدرن کلمه، مؤلف مدعی است که هیچ نوع تاریخ مرتبط پشتون ها، با سرزمین خود آنها، بطور تحریری نه از جانب آنها و نه از جانب کسانیکه از قلمرو آنها عبور نموده اند، بنظرمی رسد.

همین خلای معلوماتی در تاریخ، ممکن است باعث گردیده باشد، که اقوام پشتون، در تعیین مسیر انکشاف آن با تاریکی ها روبرو گردیده باشند. آنچه در منابع مختلف تذکار یافته، اقوام پشتون قسمت غرب کوه های سلیمان و قسمت شرق، با تفاوت های معین انکشاف نموده اند. پشتون هائیکه در قسمت غرب سلسله کوه زندگی داشته اند، بصورت عمده در دو بخش، نظیر «ابدالی ها» که بعداً به «درانی ها» شهرت یافته اند و دسته دومی «غلجی» ( «غلخی»، «غلزی» )، صنفبندی گردیده است.

ختم  
قسمت سیزدهم  
ادامه دارد  
۱۲,۰۵,۲۰۱۱